

علیه بیکاری

www.a-bikari.com

شماره چهارم، ۱ اسفند ۱۳۹۳

سنگی بزرگ بر روی سینه شهر من!

ایران مرکز یکی از بزرگترین دستبرد های تاریخ بشری است. در فاصله کوتاه سی تا چهل سال تاریخ دو سال از جوشش و تحرک طبقه کارگر در بهبوه انقلاب 57 مورد طرد، تحریف و دشمنی قرار دارد. شهر من امروز به یک اردوگاه بزرگ کار تبدیل شده است. هر روز قبل از طلوع آفتاب میلیونها نفر در دل تاریکی بحرکت درمیایند تا به مفهوم بردگی جان تازه ای ببخشند. معیشت سایه نفرت انگیزی است که در هیبت فرسودگی و ترس و فقر و درماندگی میلیونها انسان را تنها نمیگذارد. در شهر من اکثریت عظیم ساکنین آن کارگرند، میلیونها میلیون اعضای این خانواده بزرگ مبشر کار و سازندگی هستند، این

ادامه در صفحه ۲

هورا، یک کارگر دیگر

هم بیکار شد!

نگاهی به تجربه شوراهای کارگران بیکار در امریکا

ما: سلام، اسمت چیه تازه وارد؟

تازه وارد: ادوارد، تازگی بیکارم کردند.

ما: هورررر! یک مشمول تازه!

عنوانی که مشاهده میکنید را از نوشته خاطرات یک فعال جنبش علیه بیکاری در دهه 1930 امریکا اقتباس کرده ایم. این خاطرات در ادامه در دسترس شماست.

جنبش کارگری علیه بیکاری در امریکا

اصفمه ۴

داستان

اصفمه ۹

ستونهای طنز

ماه عسل با بیمه بیکاری

اسرار نهان کارگران بیکار در ایران

صفحه ۲

صفحه ۶

کارگران، خداوند را نجات دهید!

هر کس و از جمله کارگران حق دارند خدا داشته باشند. هر کس و از جمله کارگران در انتخاب خدای مطلوب خود مطلقا آزادند. در واقعیت هم، حتی در یک سرزمین مشترک و در یک مذهب مشترک و حتی در یک خانواده مشترک تصاویر انسانها از خدایی که به آن معتقدند و انتظاراتی که از او دارند تفاوتهای چشمگیری را نشان میدهد. آیا هیچ فکر کرده اید خدا برای طبقه کارگر و برای طبقه سرمایه دار چقدر متفاوت است؟ بنا به تعریف خدا برای ستایشگر خویش یک پدیده قدرتمند است. عالم است، پیچیدگی و رویدادهای غیر قابل توضیح زندگی را میتوان با ارجاع به او قابل تحملتر نمود. خدا بنا به تعریف برای بنده خویش مظهر مهربانی است. او نوید

ادامه در صفحه ۳

چرا غزه مشکل ما کارگران هست و باید باشد؟

اصفمه ۸

کارگران، اتحاد اتحاد!

ادامه سنگ بزرگ

اگر در طی یک معجزه و چرخش تقویم به عقب، مردم شهر من و شما چشم به روزی از روزهای بهار سال ۵۸ باز کنند یک سر سوزن از زندگی امروز خود را در آن باز نمیشناسند. دست بکار شویم، ساختمان مرکزی شوراهای متحد گیلان را با آن باندرونها باز سازی کنیم. شورای کارگران نفت، اتحادیه کارگران چاپ، فولاد مبارکه ای ها، کفش ملی، تراکتور سازیها همه را خیر کنیم. میدان انقلاب را با دریایی از کتاب و اعلامیه انباشته سازیم. در هر رهگذر، جلوی هر کارخانه و اداره و دفاتر تشکلهای کارگری تصویری از سی و دو سال پیش را زنده کنیم.

بگویم که شهری در قرق کارگر چگونه میتواند باشد. بگویم چگونه تشکلهای کارگری نه فقط سودجویی سرمایه دار بلکه دولت را در اجرای سیاستهای ضد کارگری مهار زده بودند. کارگر یک قدرت اجتماعی را میساخت که مطالبات و خواستههایش را مستقیماً تحمیل میساخت. بگویم که جوشش و تحرک یک لحظه فروکش نداشت. این نه سود کارخانه و نه مقدسات من درآوردی طبقات دیگر بلکه منافع مستقیم طبقه کارگر بعنوان مرجع، در ذهن عمومی جامعه از رسمیت برخوردار بود. تنهایی معنا نداشت. مرکز جمعیت کارگری مرجع همفکری برای تامین مسکن، خوراک، برای حل معضل اعتیاد هم عمل میکرد. بگویم که سرکشی سرمایه دار و دولت در تعیین دستمزدها و نحوه پرداخت آن حتی در تصور کسی نمیگنجید. بگویم تبعیض علیه زنان بلافاصله با پاسخ شایسته روبرو بود. بگویم پاسبان و ماموران دولتی فعالین مایشاء شهروندان نبودند. بگویم چگونه تشکیلاتهای کارگری کانال دخالت مستقیم کارگران در امور قانونگذاری و تعیین سیاستها و رسیدگی به کار دولت عمل کرده اند. بگویم سازمان دادن تولید مساله اصلی کارگران بود، همانگونه شورای کارگران نفت پالایشگاهها را در گردش نگه داشتند. اما کسی نمیتواند بخاطر بیاورد در طول کدام جدلهای سیاسی بناگاهان پدیده های استثمار و

بهره کشی و کارمزدی و کنترل کارگری به جدول دانش عمومی جامعه تبدیل گردید. کسی نمیتواند بخاطر بیاورد در طول کدام قرار و مدارهای سیاسی توده کارگر در ایران، تبدیل به یک طبقه واحد، با زبان واحد، خواستههای واحد و افق مشترک شد.

به اتهام هرج و مرج و بنام نامی "نظم" به آن جوشش و خروش پایان دادند. عفونت امروز حاصل پیروزی هواداران نظم است. تاریخ اندیشه ها و روندهای انسانی و مترقی در ایران بدون شرح حال این کانونهای کارگری دروغ پردازی محض است. اگر انقلاب نتیجه دریدن زنجیرها توسط توده هاست، اگر انقلاب به همبستگی و اعتماد افسونگر و خود انگیخته مردم فرودست متکی است، اگر انقلاب نسبت به گذشته بیرحم و بهمان اندازه به ناروشنی های آینده سخاوتمند است، اگر جوهر شور انگیز انقلاب در جستجوی فارغ البال بدنبال ایده های نو است؛ درخشان ترین صفحات انقلاب 57 اینجا پنهان است.

باید سنگ بزرگی که روی سینه های شهرهای ما است برداشته شود. باید سنگفرش خیابانها، باید خشت به خشت کاخ های شوراها و سندیکاهای کارگری به سخن دربیایند. باید طنین آزادی و عدالتی و انسانیت بروایت طبقه کارگر نه بعنوان یک خاطره بلکه بعنوان تجربه ای ناتمام، آن جامعه را در خود ببلعد.

از سایت اینترنتی علیه بیکاری دیدن کنید. نقطه نظراتان را برای ما بفرستید!

www.a-bikari.com

طلز

ماه عسل با بیمه بیکاری

نسخه تشویق سازمان یابی در میان نسل

موان کارگران بیگار

آیا هیچ وقت تیتر "آسیب شناسی تشکلهای کارگران بیکار" نظراتان را جلب کرده است؟ به زبان ساده تر منظور اینستکه چرا تشکلهای کارگران بیکار در ایران پا نمیگیرد؟ هر چقدر که میگذرد تعداد محقق و متخصص و نویسندگان حول عنوان اینگونه تحقیقات زیاد و زیادتر میشود. سوال اینستکه در مقابل شرایط دشوار و جانکاه بیکاری و هزار و یک درد بیدرمان دیگر، چرا هنوز مبارزات کارگری در این عرصه بسیار محدود باقی مانده اند؟

شاید باورناتان نشود که ماهانه حقوق چرب به حساب این محققین ریخته میشود، نتایج تحقیقاتشان درج میشود، سمینار میگذارند و از شما چه پنهان بیش از هر کس نزد وزیر کار از آهن و تلب برخوردارند. دنیای این صنف تازه از محققان و متخصصین جامعه شناس باید دنیای شیرینی باشد. در کنار پنجره اتاق کار اینها نه اجتماعی صورت میگیرد و نه اجتماعی بر اثر حمله لباس شخصی ها و گارد ویژه سرکوب میشود، در دنیای تحقیقات آنها نه اثری از اوین هست، و نه از وزارت اطلاعات. شایعاتی وجود دارد که گویا صفحات مربوط به "ممنوعیت برپایی تشکلهای مستقل کارگری" در کتابهای قانون کتابخانه های در دسترس محققان ما توسط عناصر مشکوک به سرقت رفته است. در غیر اینصورت میشد این بنده خداها را به فقدان وجدان متهم نمود.

کاش میشد با یک جمله "تشکلهای کارگری در ایران ممنوع که بجای خود بلکه جرم سنگینی است که بشدت مجازات میگردد" قال قضیه را کند. اما راستش موانع متعدد دیگری بجز عامل سرکوب در راه تشکل یابی کارگران عمل میکند

ادامه در صفحه بعد

پرداخت بیمه بیکاری به همه کارگران جویای کار

ادامه کارگران خدا ...

بخش روزهای بهتر زندگی است. این خدا بنا به تعریف نمیتواند خدای مشترک برای سرمایه دار و کارگر باشد. همانقدر که ادعای دولت بیطرف و دلسوز برای کارگر یک دروغ و فریب بزرگ است وجود خدایی که نظم موجود را با وعده یک عدالت در راه توجیه کند در بهترین حالت جز یک افسانه ساختگی نمیتواند باشد.

در یک نگاه ساده میشود دید که خدای طبقه سرمایه دار مظهر ثروت و باز هم ثروت بیشتر است، او مبشر اعتماد بنفس است، مبلغ تصمیم انسانهاست، در حریم این خدا کسی منتظر معجزه نیست؛ مساجد خالی و در عوض اتاق بورس و سمپوزیومها و کنفرانسها پاتوق ساکنان را تشکیل میدهد؛ دعا و ناله و نفرین و التماس در قاموس بندگان و خدای این مناطق یک سر سوزن محلی از اعراب ندارد؛ اینجا نگاهها به آسمان دوخته نمیشود؛ اینجا کارخانه را میسازند، زندان را برپا میدارند، ماشین را بکار میگیرند و از دل زمین و از حلقوم هموعان خود ثروت بیرون میکشند. بندگان این خطه به هم صدقه نمیدهند، اما با وضع قانون، با ترفندهای مالی و سرخ های اقتصادی پشت هم را دارند. در این خطه آینده را بدست تقدیر نمیسپارند آنرا مشترکا میسازند. در این خطه همه با هم برادرند؛ با مذهب و ملیت همدیگر کاری ندارند. در این خطه دو سوم آیات الهی بيمورد است. کسی از گرسنگی از دیوار کس دیگر بالا نمیروند. در این خطه مردمان نیازی به موعظه ندارند چرا که زنانشان بخاطر یک لقمه نان به "وسوسه" تن فروشی نمیافتند. در این خطه خدا بندگان خود را بیشتر دوست دارد چرا که کسی زبان به کفر باز نمیکند، شاید به این خاطر که از شاهد چشمان گود افتاده فرزندان نیست. اینجا کسی برای خنثی کردن سرسخت ترین دشمنان خود دست بدامن خدا نمیشود، اینجا دشمنان را به زندانبانان میسپارند، اینجا جهنم را برای هر کس که بهشت روی زمینشان را با کمترین خطری روبرو سازد، با دستان خود میافزینند.

زیر همان آسمان به زندگی بخش عظیم آن

جامعه نگاه کنید! میلیونها انسان شب و روز، در خواب و بیداری، در رویا و در واقعیت با رنج و تحقیر و گناه دست و پنجه نرم میکنند. اینجا زندگی یک مصیبت است، برای زیستن شرافتمندانه بر اساس نیروی کار خویش باید هر روز از نو از کله سحر تا بوق سگ جان کند، التماس کرد و با برادر هم نوع مسابقه داد. این جا انسانها نسل پس از نسل کت بسته تسلیم سرنوشت شومی میشوند که به صغیر و کبیر رحم نمیکند، اعتراض با گلوله پاسخ میگیرد و نفرین حتی در خلوت و تنهایی ممنوع اعلام شده است. در این میان به میزان رشد دامنه بیکاری، به میزان رشد فقر و فاقه و تبعیض در محلات کارگری بجای امکانات رفاهی تعداد بیشتری مساجد مثل قارچ سر در میاورند، واعظین هر چه بیشتری صف میندند که خشم ناگزیر مردم ناراضی را متوجه آسمانها کنند.

در ایران امروز قرار است خدا سپر بالای عاملین این تباهی قرار بگیرند. این ریاکاری نفرت انگیز و نخ نما اما بر یک واقعیت تلخ استوار است. ابعاد مصائب سرمایه از شدت عمق و لجام گسیختگی شاید تنها بتوان آنرا با فاجعه غیر قابل توجیه یک نیروی ماوراء طبیعی هضم کرد. این کدام عفریت، این کدام آزمایش میتواند باشد که این چنین بیرحمانه بی پناه ترین بندگان را هدف قرار داده است. این کدام خدایی است که حتی شکم سیر و فراغت خاطر بندگانش برای عبادت را بر آنها روا نمیدارد؟ اما خداوند در این میان گناهکار نیست. این نظام سرمایه داری است که حرص بی پایان حتی به خدای کارگر رحم نمیکند.

در ایران و بخصوص در سی سال گذشته مذهب و خدا در ابعاد شگرفی بر علیه کارگر بکار گرفته شده است. در طول این سالها نشان ای از رحم به زندگی کارگر را نمیتوان یافت. در عوض، با موج اعتراضی و با بکری نشانند پایه ای ترین خواستها و از جمله بیمه بیکاری کارگران میتوانند به کمک خدا بشتابند و او را از اتهام ساختگی و فریبکارانه تباهی های بی پایان موجود در جامعه نجات دهند. □

ادلمه طنز

ماه غسل با بیمه بیکاری

که لازم است مورد توجه قرار بگیرد. ای، گردون را چه دیدی شاید این محققین توانستند راه چاره ای برایش بیابند.

قبل از هر چیز لازم است خط فاصلی میان شغل و کار، بعنوان دو پدیده کاملا متفاوت را روشن کرده باشیم. بعنوان فقط یک نمونه وزیر کار و روحانیون صاحب یک شغل هستند و ماهانه دست کم ده بیست برابر دستمزد پایه کارگران حقوق دریافت میکنند. اما هیچ کدام کار مفیدی را انجام نمیدهند. اگر قرار میبود به صرف اعلام تعداد بیکاران و به تعداد "خدا را شکر" دستمزد تعلق بگیرد قطعا تا بحال بیکاران میلیونر شده بودند. منظور از این تدقیق مفاهیم این بود که کارگران بدون کار نیستند. بلکه عمدتا درگیر کارهای (بدون اجر) میشوند که آنها را از جستجوی شغل و یا حتی از مساله تشکل دور نگه میدارد.

بدون نیاز به هیچگونه تحقیق و بررسی همه میفهمند (یا کمابیش انتظار میروند که فهمیده باشند) یکی از دلایل مهم (یا کمابیش مهم) در مزاج سرد کارگران ایران به تشکیلات کارگری عشق و مسیر ایرانی در وصال یار است. در ممالک صنعتی پیشرفته این راه با آزادی کامل حق زنان، خصوصی بودن امر تشکیل خانواده و مفاد لازم دیگر در حمایت از فرزندان و غیره ساده و کلا امر عاشق شدن و تشکیل خانواده ساده و سرراست است. چون عقل دارند. چون هم متمدانه تر، هم انسانی تر و هم توأم با علافی کمتر برای نیروی تازه نفس بازار کار است.

یکی از بدبختی های بزرگ ما ایرانیها در اینستکه هنوز به راه شیرین و فرهاد چسبیده ایم. حکایت کندن کوه بیستون کم بود قوانین اسلامی و جداسازیها جنگ و گریز با گشت ارشاد را هم به آن اضافه کرده است. امری که میشد با یک ملاقات ساده و تبادل چند نگاه معنی

ادامه در صفحه بعد

پرداخت بیمه بیکاری به همه کارگران جویای کار

ادامه هورررا!

در دل بحران اقتصادی سالهای میان جنگ اول و دوم یکی از درخشانترین فصول جنبش کارگری در جهان است. در دل یک بحران عمیق با بیکاری بیش از 50 درصد نیروی کار جنبش شوراهای کارگران بیکار در محلات کارگری شکل گرفت. در دل یک ورشکستگی اقتصادی عظیم رهبران این جنبش خواستهای بیمه بیکاری و هشت ساعت کار در هفته و خواستهای کوچکتر مثل تامین غذا برای کودکان کارگری در مدارس را توسط نیروی عظیم طبقاتی کارگران و بیش از هر کس در دستور کارگران بیکار قرار دادند.

این جنبش موفقیت‌های بزرگی را به همراه داشت. از درسهای این جنبش بسیار میتوان گفت. شاید در این میان مهمترین جنبه در چگونگی سازماندهی کارگران نهفته است. فعالین این جنبش چگونه در ایام بحران و بیکاری که بنا به تعریف مترادف با افت روحیه مبارزاتی و مترادف با فردگرایی کارگران شناخته میشود، موفق به سازماندهی گسترده کارگران گشتند؟ با مرور نوشته زیر و از زبان یک فعال عملی این جنبش به چند شاخص "ساده" و همیشه آشنا برمخورید. نسخه طلایی ویژه ای در کار نیست.

اولاً: یک تشکل کارگری جمع کارگرانی است که مشکلات امروز او را نیز مد نظر دارد. شورای کارگری هارلم محلی است که کارگر بیکار در آن میتواند به یک وعده غذای گرم دست بیابد، راه حلی برای تامین شیر کودکانش جلوی روی او قرار میدهد، در مقابل گرانی مواد غذایی و اجاره خانه عملاً اقدام میکند.

ثانیاً: هر لحظه از همراهی با شورا و همدمی با کارگران توام با درسهای طبقاتی کارگری و توام با آگاهی و دخالت در خواستهای اساسی و بزرگ در راه تحولات بزرگ در جامعه است.

ثالثاً: با تصویر کارگر بعنوان یک قربانی، دشمنی آشکار دارد. کارگر میتواند و باید برای منافعش مبارزه کند.

رابعاً: نفس اتحاد کارگری یک هدف در خود شورا است. هیچ تضمینی برای پیروزی در مبارزات وجود ندارد ولی از جمله در نوشته زیر از زبان فعال کارگری میخوانیم که نفس اتحاد کارگران و بیرون کشیدن یک تک کارگر از زیر آوار تنهایی و تباهی بیکاری چقدر برای فعالین جنبش شوق آور و هدفی در خود بوده است. به این معنا، دفتر شورا به محلی مقدس برای اعضای آن بحساب آمده است. و بلاخره اینکه همه چیز به فعالین زنده و حی و حاضری گره خورده است که "به کار خود باور داشته باشند".

نوشته زیر خاطرات خانم Rose Shernin از فعالین شورای بیکاران منطقه Bronx است. نوشته اصلی در سایت اینترنتی تاریخ اسلحه ای در خدمت آینده www.historyisaweapon.com منتشر شده است. آنچه مشاهده میکنید ترجمه آزاد نوشته میباشد.

چیزهایی که اکنون برای ما کارگران بدیهی بنظر میرسند در همین دهه 1930 ایده های انقلابی بشمار میرفتند که ما مطالبه آنها در پیش گرفتیم. ما خواهان این بودیم که کارگران در مقابل بیکاری بیمه شود، ما خواهان تسهیلات مسکن بودیم، میخواستیم که کودکانمان در مدرسه غذای گرم صرف کنند، ما خواهان اسکان انسانهای بی خانمان بودیم. کسی قبل از آن حرفی از هشت ساعت کار روزانه نشنیده بود. اگر کسی در حین کار آسیب میدید آیا تصور میکنید کارفرما به روی خود میآورد؟ همیشه کارگر دیگری در جلوی درب کارخانه آماده ایستاده بود که جای او را پر کند. حتی داشتن یک اتحادیه برای کارگران یک ایده تازه بحساب میآمد. در میان کارگران کسی انتظار دستمزدهای شایسته را بخود راه نمیداد، بالایی ها با امتیازاتشان و

کارگران در پایین جامعه طبیعی بنظر میرسید. برای ما سازماندهی یک اعتصاب

بزرگ بسختی قابل تصور بود. چگونه میتوانستیم بر اینهمه مشکلات فایق شویم؟

ادامه در صفحه بعد

ادله طنز

ماه غسل با بیمه بیکاری

دار و دو تا بوسه حل و فصل کرد برای جوان ایرانی یک سفر پر سوز و گداز مخاطره آمیز اقتصادی/فرهنگی/سیاسی/اقتصادی/.../ چند ساله است که ریق هر پهلوانی تا چه برسد فرزند یک خانواده کارگری را درمیآورد. تازه فکر میکنید پس از اینهمه نذر و دعا و ناله و فغان اندر فراغت یار و جستجوی تشنه لبان بدنبال نقش کمند گیسو ایشان در جام شراب کذایی در ادبیات عاشقانه رایج چی از بشاشیت فکری و روحی شاه پسر مد نظر ما و دختر همسایه باقی میگذارد؟ انتظار دارید این جوانان هواس پرت در مرکز تشکلهای کارگری الهام بخش وحدت صفوف پراکنده کارگران، آنهم کارگران بیکار، قرار بگیرند؟!

در یک محاسبه سرانگشتی مسیر دلدادگی مدل ایرانی مستوجب یک کار فکری و جسمی، دست کم معادل کل کار مورد نیاز بنای یک دوجین ساختمان مسکونی و دو دستگاه مسجد مجاور، مونتاژ چهار تریلی بارکش، نگارش سناریوی پنجاه و دو فیلم مافیایی و معادل خلاقیت یک هنرمند برای سرودن ده دوازده نمایش اپرا است، که همگی به هدر میرود. رسمیت و احترام و دستمزد بجای خود، فکر میکنید پس از کلی سرکوفت مبتنی با بیعاری و علافی؛ با کلی بدهکاری دوران شیرین عاشقی؛ کدام روحیه رزمندگی برای متشکل شدن باقی میماند؟!

خلاصه کلام، تا آنجا که به دولت و وزارت کارش برمیگردد مصلحت اقتصادی حکم میکند دست از سوبسید کلان ادبیات و موسیقی و فرهنگ عهد بوق بردارد. این مقامات بلاخره باید به خواست مشترک جوانان مبنی بر آزادی گینار زدن زیر پنجره یار، گردن بگذارند.

تا آنجا که به کارگر و تشکل مربوط میشود این طبقه چاره ای ندارد جز اینکه در مبارزه خود پایش را باندازه کل ادعای طبقاتی کارگری دراز کند. مفهوم کار همواره و در همه کشورها

ادامه در صفحه بعد

پرداخت بیمه بیکاری به همه کارگران جویای کار

ادامه هورررا!

چگونه یک زن، یک مرد کارگر که قدش به پنج متر هم نمیرسید میتوانست جهان را تغییر دهد؟!

اجازه دهید من کل این سرگذشت را برایتان تعریف کنم. این سرگذشت روزهایی است که ما شروع به سازماندهی کارگران شدیم. ما شورای کارگران بیکار را ساختیم. من خود از همان روزهای اول، هنوز قبل از آنکه یک کمونیست شوم، با این فعالیت درگیر بودم.

ما: سلام، اسمت چیه تازه وارد؟

تازه وارد: ادوارد، تازگی بیکارم کردند.

ما: هورررا! یک مشمول تازه!

ما از یک دفتر کوچک برای پاتوق کارگرهای بیکار دست بکار شدیم. هر تازه واردی با شنیدن کف زدن ما برای بیکار شدن او حتما حکم به دیوانگی ما میداد. چرا ما میبایست از بیکاری او کف میزدیم؟

تازه وارد: مگر شما نمیفهمید که بیکاری بمعنای نداشتن درآمد، بی مسکنی و گرسنگی برای من است؟

ما: خوشحالیم که به جمع ما پیوسته ای. ما یک تازه نفس دیگر برای پخش اطلاعیه ها خواهیم داشت.

این روشی بود که این فرد را از دل یک مصیبت به یک موقعیت فعال و سازنده تبدیل کنیم. هدف ما این بود که سکان و کنترل بر زندگیمان را بدست بگیریم. به این ترتیب دیگر ما یک قربانی نبودیم. همین باعث میشد که دیگران هم ما را به چشم یک قربانی نگاه نکنند. از این لحظه ببعد شکست غیر ممکن بود، با پیوستن و اتحاد شکست را ناپدید میکند. تو با پیوستن به جمع آن نامیدی و تراژدی فردی و حسرت را با یک قدرت جمعی جایگزین میسازی.

مهمترین وظیفه ای که ما در پیش روی خود قرار دادیم تحمیل قانون بیمه بیکاری به نمایندگان مجلس کنگره بود. ما یک طومار

را دور شهر و خانه به خانه بگردش درآوردیم. به محض باز شدن درب منازل گفتگویی میان ما و صاحبخانه که عمدتا یک مرد بود در میگرفت. یک نمونه تیپیک این گفتگو را برایتان نقل میکنم:

مبلغ: ما از طرف شورا طوماری را برای امضا در دست داریم که کنگره را به قبول بیمه بیکاری وادار سازد. ما فکر میکنیم این دولت حریف پرداخت بیمه بیکاری هست. آیا فرد بیکاری در خانواده شما هست؟

مستاجر: شوخی میکنید؟ ما همگی بیکار شده ایم و یا در همین هفته قرار است اخراجمان کنند.

مبلغ: خود ما هم بیکار شده ایم. خواست ما از کنگره اینست که به ما کار بدهند و اگر کار نیست باید بیمه بیکاری بما تعلق بگیرد.

مستاجر: شما از دولت میخواهید به ما در عین بیکاری پول بیمه داده شود؟

مبلغ: بله، در صورتیکه دولت نمیتواند کار فراهم آورد، طبیعی است که باید بیمه بیکاری بدهد.

مستاجر: شما بدنبال ایده های سوسیالیستی هستید

مبلغ: ما در پی نیازها و حقوق پایه ای خود هستیم.

اینکه ما طرفداران ایده های سوسیالیستی و یا کمونیستی هستیم را گاهامی شنیدیم. ولی برای من هر تک مورد همواره تعجب آور بود که چرا از پیوستن به ما اجتناب میکردند. بیشتر موارد با این استدلال روبرو میشدیم که "ما مردمان فقیر جامعه هستیم، کاری از دست ما بر نمیآید". بخاطر میاورم که در این مباحثه همواره پیروز بیرون میامدم. میدانید چرا؟ چون خود به مواضع خود باور داشتیم. باور به قدرت صفوف کارگران تنها اسلحه ای است

که یک فرد سازمانده به آن نیاز دارد. اجازه بدهید در مورد قدرت کارگری یک مثال بزنم.

ما میدانستیم که سیستم از زنان خشمگین

ادامه در صفحه بعد

ادلمه طنز

ماه عسل با بیمه بیکاری

جزو الفبای کشمکشهای طبقاتی بوده است. در همه جای دنیا با اولین سنبه های قوی تشکلهای کارگری همه امور یک خانواده کارگری از جمله ایام بارداری و تر و خشک کردن و مراقبت از همدیگر و پرورش فرزندانشان بعنوان کار مفید و سازنده و در امتداد شغل و مشمول تمام حقوق مربوطه تحمیل شده است.

بنظر میرسد که مطالبات کارگری موجود هنوز جوابگوی جلب نسل جوان کارگری نیست. برافراشتن پرچم خواست "ماه عسل به همراه بیمه بیکاری" توسط تشکلهای کارگری، با سازگاری با زمینه های فرهنگی و اجتماعی ایران قطعاً میتواند انگیزه تشکل یابی کارگری را در میان جوانان (بیکار) تقویت نماید. با یک تبصره مبنی بر اعتبار ما به سبق و تا سن 52 سالگی میتوان در گسترش انگیزه مربوطه در میان مابقی کارگران تحقیقات مقدماتی را به انجام رساند. هر چند با قطعیت نمیتوان از نتایج مثبت آن چیزی گفت!

ملاحظه میکنید هر دلخوشی و رفاه و دستمزد و احترام کارگر و خانواده و فرزندانش به تشکلهای کارگری گره خورده است. اما در این مورد معین مساله کاملاً جدی است. تشکل کارگری و تولید و محیط زیست به جهنم، اگر با توجه به حجاب و جداسازیها وضع از همین قرار پیش برود نژاد ایرانی بطور کلی در حال دفرماسیون فیزیکی و رفتاری است، در البسه که بجای خود در امر همسریابی هم مثل پنگوین ها شامه و اندام ها و عادات تازه پیدا خواهیم کرد! آنوقت کی کار خواهد کرد؟ چه کسی وزیر کار خواهد شد؟

پرداخت بیمه بیکاری به همه کارگران جویای کار

ادامه هورررا!

هراس داشت. ما برای کودکانمان به شیر احتیاج داشتیم. یک روز صبح زود مطابق

برنامه قبلی بیست، سی نفر از کارگران بیکار زن هر کدام با کودکی در کالسکه گرد آمدیم. تصمیم این بود که وارد سالن اصلی بورگواد هال شویم و خواهان ملاقات با مدیر گردیم. نینا، دخترم سه یا چهار سال داشت. او همیشه با من همراهی میکرد. کی میتواند آن صحنه را فراموش کند؟ یکی از کارگران با یک بلوز قرمز رنگ و آستینهای بالازده، یکی دیگر روسری کوچکی را روی سرش گره زده بود. چهره و نگاهها حکایت از مصمم بودن همگی داشت. و بچه ها ... یکی کلاه آبی رنگ دستیاف مادر بزرگ را بر سر داشت و نینا با سر و روی باز با آن چشمان شادش در کنار من بود. جمع ما بروال معمول با پای چپ به جلو وارد سالن شدیم و طنین شعارها همه جا را گرفت: ما برای کودکانمان شیر میخواهیم! برنامه ما این بود که با شعار دادن خیابانهای اطراف را زیر پا بگذاریم و یک نفس از مردم بخواهیم بما ببینند.

در محل شورای بیکاران همیشه چیزی برای خوردن وجود داشت. درب شورا به روی همه باز بود. دور هر تازه واردی حلقه زده و سر بحث را باز میکردیم. خودتان میتوانی حدس بزنید به این ترتیب چه تأثیرات مثبتی از شورا در ذهن کسی که از تنهایی در خیابانها آمده بود بجا میگذاشتیم.

اعضای زن شورا ماموریت داشتند که دائما و با دقت قیمت مواد غذایی را در فروشگاههای محله زیر نظر داشته باشند. با مشاهده اولین مورد از گرانی بیش از حد معمول، فوراً دست بکار میشدیم. با کالسکه ها دور فروشگاه باریکادی را شکل داده و با پلاکاردهای "فروشگاه گرانفروش؛ گرانفروش نان" مانع کار فروشگاه مربوطه میشدیم. اعتصابات ما عملاً با موفقیت همراه بود. کسی جرأت نمیکرد از خط باریکادهای ما بگذرد و وارد فروشگاه گرانفروش شود. مشابه این اقدام را شورا در بروکلین، مانهاتان و هارلم هم در دستور کار خود داشتند.

شورای محلات مختلف هوای همدیگر را داشتیم. یکبار در هارلم قحطی شده بود و آشپزخانه شورا امکان تامین غذا را نداشت. شورای ما با هر چه که جلوی دستمان بود به کمک هارلم رفتیم.

این فعالیتهای ما به کارگران امکان میداد که بر علیه دشواریها چاره ای بیاندیشند. به زندگی آنها معنی تازه ای میبخشید. در بدترین حالت، حتی اگر دستاوردی حاصل نمیشد، دست کم ما با هم بودیم. همه چیز را بیکسان میان خود تقسیم میکردیم. یک سیب میتوانست به دهان پنج نفر برسد. اگر کسی یک سکه پول در جیبش داشت از فروشگاه سر محله یک قرص نان خریده و میاورد در دفتر "فرماندهی" همگی با هم میخوردیم. زندگی در یک چنین جمعی زیر و رو میشود، وقتی متحد هستید. جایی برای ترس ناشی از تنهایی باقی نمیماند. اینها مشکلاتی نیست که کسی به تنهایی بتواند از پس آن برآید. در تنهایی این مشکلات غول آسا و چیرگی ناپذیر بنظر میرسند. سر ساعت یک نصفه شب در دفتر کارفرما، واضح است که او در مقابل کارگر تنها بر قدرت ظاهر میشود. اما ما کارگران در کنار هم است که قدرت خود را لمس میکنیم، ما میتوانیم بخندیم و احساس شادی کنیم. همیشه در جمع ما کسی پیدا میشد که بتواند آواز بخواند و یا به بقیه رقصیدن را بیاموزد... و چند لحظه بعد تر تجمع کارگران بیکار در حال رقص و آواز توجه رهگذران را جلب میکرد.

رضایت عمیقی از این سالهای زندگی خود در دل من وجود دارد. شاید باورش سخت باشد، رضایت از بیکاری، خانه بدوشی و گرانی مواد خوراکی! اما این واقعیت زندگی بود که میبایست با آن در افتاد. تو میبایست برای خوشبختی تلاش کنی. کسی چه میداند، میتوانستی در این راه موفق گردی. بعنوان یک سازمانده دین دستاوردهای صف متحد انسانها عمیقترین احساس خشنودی است.

فعالتهای شورا با موفقیتهای بزرگی همراه شد. ما قیمت اجناس را پایین نگه داشتیم، ما

ادامه در صفحه بعد

طلز

اسرار نهان کارگران بیکار

در ایران

کارگران بیکار در ایران زنده اند و روی دو پای خود راه میروند. این مشاهده ساده و بدیهی زندگی را بر وزیر کار و هر چه متخصص و صاحب نظر هست، تلخ کرده است:

تصورش را بکنید سی سال است دو گز زیر خط فقر قرار دارند ولی کماکان نفس میکشند، راه میروند، گاه میخندند، و هر وقت هم رو بدهید جلوی اداره کار جمع میشوند و ننه من غریب بازی در میاورند. حالا در ایام عزاداری غذای مجانی جلوی دستشان هست، بقیه سال از کجا شکم خود و چند سر عائله را سیر میکنند؟!

همه چیز حکایت از سوء ظن بالایی ها از دولت و مجلس و مابقی مسئولان نسبت به کارگران و بخصوص کارگران بیکار دارد. بهتر از هر مملکت دیگری در دنیا حساب و کتاب حداقل نخود و لوبیای ضروری روزانه برای هر فرد، میزان کالری مواد غذایی در بازار را زیر نظر دارند. بخوبی میداند و با نبض تورم از قیمت مواد غذایی در بازار آزاد خبر دارند. میداند که با فلان قدر کالری چند متر میشود راه رفت و احتمالاً کار کرد. مطابق محاسبات شخص وزیر کار دستمزد پایه فقط میتواند کرایه خانه را بپوشاند. درآمد کودکان این خانواده ها از کار و دوندگی سر چهارراه ها هر چه باشد حداکثر نان را تامین خواهد کرد. از بیمه بیکاری که خبری نیست، دستمزدها عقب افتاده هم که بجای خود برقرار است، سید کالایی هم فعلاً و بعد از هفت هشت ماه فقط یک وعده است. سوال اینست که این طبقه چگونه زنده است؟ دولت تصمیم دارد کاسه زیر نیم کاسه کارگران را کشف کند:

ادامه در صفحه بعد

پرداخت بیمه بیکاری به همه کارگران جویای کار

ادامه هورر!

فشار شدیدی را روی مجلس کنگره سازمان دادیم، ما در اعتصابات کنترل قیمت اجاره خانه پیروز شدیم ...

دست آورد مهم ما این بود که کارگران را با هویت کارگری خود آشنا کردیم. در آن زمان شورا کاملا شناخته شده بود. فعالین ما همه جا بودند. مبلغین ما، اکسیونها، سخنگویان سر هر کوچه یاد آور شورای بیکاران محل بود. مبارزه علیه گرانی اجاره خانه ها مثال گویایی از فعالیتهای شورا است:

ما درب خانه های ساختمان مربوطه را زده و از تک تک مستاجران میخواستیم که به مبارزه ما بر علیه صاحب خانه شریک شوند. کافی بود که مستاجران بمدت سه ماه از پرداخت کرایه سر باز میزدند. وقتی از طرف شورا اطمینان میدادیم که در صورت دخالت پلیس و تخلیه با زور، اجازه نخواهیم داد در خیابان بمانند؛ آنوقت دیگر دلیلی برای تردید مستاجران باقی نمیماند. در قدم بعد همه مستاجران تابلوهایی در افشای صاحب خانه در جلوی پنجره ها آویزان کرده و همزمان دستجات باریکادهای شورا مانع ورود ماموران تخلیه و یا مستاجران تازه به ساختمان میشدند. تماشایی بود که خانواده ها در کنار خیابان در کنار مبل و وسایل خانه در اعتصاب شرکت میکردند. آنجا وقت مناسب بود که مستاجران حول نمایندگان انتخابی برای مذاکره با صاحبخانه سازمان یابند. در روز موعود با حضور پلیس و ماموران برای تخلیه خانه ها بنا به روال همیشگی از همه مردها میخواستیم ساختمان را ترک کنند و تنها زنان و کودکان در خانه ها باقی بمانند. به این ترتیب توجه اعمال خسونت آمیز پلیس خنثی میشد. فعالین ما روی پله ها و از میان پنجره ها یک ریز خطاب به رهگذران سخنرانی میکردند. در مورد محله برونکس یک واحد بزرگ پلیس برای بیرون کردن مستاجران در محل حاضر شد و از همان ابتدا یک تیربار را روی پشت بام نصب کرده و رو به جمع مردم نشانه گیری کردند. رفقای شورا با مگافون دستی از بالکون مشرف به خیابان

رهگذران را دعوت به همبستگی میکرد: مردم! کارگران! امروز نوبت ماست و فردا همین رفتار را با شما خواهند کرد. ما همسران کارگران بیکار هستیم و پلیس میخواهد ما را بیرون بیاندازد. ما کار نداریم، ما وسیع خرید خوراک را نداریم. ما توانایی پرداخت اجاره های بشدت گران را نداریم و این افسر پلیس قصد دارد جل و پلاس ما را بزور به خیابان بیاندازد، آیا شما اجازه میدهید چنین رفتاری با ما صورت بگیرد؟

من مسئول بسیج مردمی بودم که در خیابان تجمع کرده بودند. در مواردی ما نیروی خود را متوجه کارگرانی میکردیم که توسط پلیس برای اجرای حکم تخلیه اجیر شده بودند. اسمشان را میپرسیدیم. "میدانیم بخاطر بیکاری و از سر ننداری دست به این عمل خفت بار میزنی ... با ما به شورا بیا، از صندوق کارگران خود ما معادل دستمزدت را به تو میپردازیم... چرا نمیگویی که خود افسری که ایستاده و دستور میدهد اسباب مردم را بیرون بیورد؟"

البته در همه موارد موفق نمیشدیم که جلودار پلیس شویم. از اینجا به بعد نوبت مقاومت خانه به خانه میرسید. هر مستاجر با مسدود کردن درب اتاقها با هر چه که جلوی دست بود پلیس و ماموران تخلیه را کلافه میکرد و گاهی با پاشیدن آب جوش کشمشها بالا میگرفت. با هر میلی که به خیابان آورده میشد، جنگ و گریز تازه ای سازمان مییافت. در بسیاری موارد واحد پلیس عقب نشسته و همگی با هم مبلها را بجای خود برگردانده و قفل تازه ای روی درب قرار میگرفت. در پایان بجای تکرار کل این پروسه صاحب خانه عقب نشینی در اجاره را ترجیح میداد. در طول دو سال مبارزه شورا کارگران بیکار کل اجاره های منطقه برونکس را به کنترل در آورده بود.

بدینگونه است که من آن سالها را به خاطر میاورم.

ادامه طنز

اسرار نهان کارگران ...

بنظر میرسد کارگران در خفا از آب کره میگیرند!

نه بخاطر حسودی بلکه باز هم بخاطر دلسوزی برای (عاقبت) کارگران مشکل دولت اینستکه در این وسط خمس و زکات پرداخت نمیشود. تازه اگر چنین اکسیری در میان است، چرا اسکله دیگری برای صدور کره به برادران سپاه سپرده نشود؟ در وضعیت فعلی درست است که چیزی عاید خزانه مملکت نشده است، اما حداقل کارگران میتوانند با اعتراف به این درآمد آنرا بحساب کارآفرینی وزارت کار بگذارند.

با درز کردن این خبر بحث داغ در نشریات معتبر جهانی بالا گرفته است. گفته میشود یک شیخ مذهبی مدعی شده که با پا در میانی ایشان چنین معجزه ای رخ داده است. از نزدیکان این پیشوا نقل میشود در ادامه ایشان تصمیم داشته کارگران بیکار را دنبال خود بیاندازند و ادعای نظام توحیدی در منطقه نمایند. تحقیقات مشاورین بعدا اشکالات کوچکی را در استراتژی پیشوا نشان داده است:

اولا، این کارگران بیکار هستند اما احمق که نیستند. از این سوراخ قبلا مار گزیده شده و بعید است دوباره تن به این داستانها بدهند.

ثانیا، کارگران بیکار با مجلس لج افتاده اند و تا تعیین تکلیف لایحه قانون بیکاری راه دیگری را آزمایش نخواهند کرد. بلاخره تقصیر مجلس است یا وزیر کار و یا شاید هم شورای نگهبان!

شیخ هم دلسرد شده و هر چی پیام و نصیحت داشته را از روی یوتوب برداشته است. یک خیرنگار خانواده ایشان را در نزدیکی زندان اوین مشاهده کرده است.

شکاکیت متخصصان از اینهم فراتر است، گفته میشود، کارگران ایران از این شانس ها ندارند و تازه اگر شایعات راست باشد و در میان معصومان هفت آسمان، یک فرشته شلخته پیدا

ادامه در صفحه بعد

پرداخت بیمه بیکاری به همه کارگران جویای کار

چرا غزه مشکل ما کارگران هست و باید باشد؟

در میان صفوف کارگران کم شنیده نمیشود که به حمایت‌های دولت از مردم غزه اعتراض دارند. میگویند چراغی که به خانه روست به مسجد حرام است. میگویند چرا همین پول نباید صرف مشکلات خود مردم در ایران شود؟ در سطح وسیعتر جریانات سیاسی متعددی را در داخل و خارج حکومت میتوان شمارد که در مخالف با دولت و به اسم دلسوزی برای معیشت مردم زحمتکش و ظاهرا در دفاع از منافع طبقه کارگر خواهان قطع کمکها از مردم غزه هستند. "نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران" پرچم مشترک این جریانات شده است.

خواست ما کارگران از دولت در رابطه با مردم غزه چیست؟

دولت باید با وسیعترین ابعاد ممکن به کمک مردم غزه بشتابد. در این خواست روشن و بی قید و شرط است. هیچ بهانه ای و از جمله کسری بودجه نمیتواند بهانه برای غفلت از کمک به این مردم قرار داده شود. این فقط یک همدردی نیست، یک دخالت و موضع گیری سیاسی در مقابل یک رویداد و روند جهانی است که مستقیما به هر کس و بیش از آن به دوش طبقه کارگر سنگینی میکند. کسی که میخواهد طبقه کارگر دست به کلاه خود بگیرد، به فکر دستمزد خود باشد، از قبل سند خفت کارگر را به گردن او انداخته است. طبقه کارگر برای اینها یک توده گرسنه و دنباله رو بیش نیست.

در دنیایی که اساسا توسط دولتهای غیر قابل اعتماد کنترل میشود، همیشه و همه جا احتمال به کجراه رفتن کمکهای اهدایی هست. از آنجائیکه ما دولت خود را خوب میشناسیم، از آنجا که به ادعاهای دولت اعتماد نداریم لذا زحمت بیشتر را بخود هموار کرده و باید خواهان گزارش دهی دقیق دولت در چگونگی کمکهای اهدایی به مردم غزه باشیم. همین مشکل در مورد دولت محلی حاکم بر غزه نیز صدق میکند. ما خواهان گزارشات دقیق از چگونگی کمکهای ارسالی بدست خود مردم هستیم.

در نامساعدترین شرایط، هیچ چیز نمیتواند مانع گردد که خود تشکلهای کارگری ابتکار عمل را بدست گرفته و از صندوق مالی تشکل و جمعآوری کمکهای مالی و با اعزام نماینده حمایت گسترده مردم زحمتکش را با مردم غزه اعلام نماید.

حماس چه میشود؟

ادامه در صفحه بعد

شاید برای یک کارگر در میان همه گرفتاریها و سگ دویی های روزمره پرداختن به مشکلات مردم ستمدیده غزه زیاد ضروری و موجه بنظر نرسد. اما هیچ کارگری را نمیشود پیدا کرد که در دل همه گرفتاریها، حتی خودبخودی و ناآگاهانه مجبور نباشد روزمره به موقعیت خودش، به جامعه و به آینده فکر کند. کجا ایستاده ایم، کدام سیاست را باید انتخاب کرد؟ در این میدان کمتر موضوعی را میشود پیدا کرد که به اندازه مساله غزه به زندگی کارگر مربوط باشد و به این اندازه دشمنی با طبقه کارگر را در خود متمرکز داشته باشد. این موضوع قطعا به مشغله جمعهای کارگری تبدیل شده و جواب فکر شده رهبران کارگری را طلبیده است.

در همان اولین قدم و با اولین خراش یک تردستی بسیار قدیمی و آشنای ضد کارگری خود را نمایان میکند. قبل از اینکه بحث بر سر فلسطین باشد، رندانه این پیش فرض را در کارگر تقویت میکنند که گویا یک دولت و مجلس خودی در کار است، گویا میتوان از این مجلس و دولت انتظار داشت بودجه را بهتر به نفع کارگران خودی صرف کند! فقط کافی است از خودمان بپرسیم چه میزان از ثروت و بودجه داخلی مملکت صرف زندگی کارگر شده است؟ کسانی که از این زاویه پستان دلسوزی بحال طبقه کارگر به تنور میچسبانند آیا بهتر نیست به بودجه نظامی و

ادامه طنز

ماه عسل با بیمه بیکاری

شده و خواسته آرزوی کارگر را برآورده سازد حالا چرا باید "آب" و چرا کارگران باید درست "کره" بگیرند؟

کلا نظر عمومی اینستکه این شایعات از طرف مرکزیت نظام و بعنوان یک تاکتیک در مذاکرات هسته ای دامن زده شده است. حالا که غنی سازی از راه آب سنگین بجایی نرسیده، با استفاده از سانتریفوژها دنبال تولید کره خواهند افتاد. در میان کشیدن پای کارگران بیکار فقط برای راه گم کردن و توسط وزیر کار ناقلا است وگرنه ایشان بدلیل سابقه در دستگاه امنیتی از وضعیت زندگی کارگران بیکار خوب خبر دارند.



از سایت اینترنتی علیه بیکاری دیدن کنید. نقطه نظراتان را برای ما بفرستید!

www.a-bikari.com

پرداخت بیمه بیکاری به همه کارگران جویای کار

داستان

متن زیر داستان کوتاهی است که یکی از علاقمندان نشریه برای انتشار در اختیار ما قرار داده است.

کودک گفت: بابا چرا شهر ما بالا و پایین داره؟ مگه همه مون تو به شهر زندگی نمی کنیم! پس چرا میگن بالای شهر پایین شهر؟ پدر در جواب لبخند معنا داری زد و سری تکان داد. کودک سوالی دیگر پرسید و گفت: بابا چرا من تو این سن باید برم سرکار اما بچه های بالای شهر میرن مدرسه؟ ا شک در چشمان پدر حلقه زد و گفت: دنیا با ما قهر کرده، سختی هاشو می فرسته واسه ماها، خوشی هاشو می فرسته واسه اهالی بالا شهر. کودک در فکر فرو رفت و گفت: بابا چرا به فوتبالیست که فقط با به توپ سر کار داره و همه زحمتش شوت زنده به ارتفاع ساختمونا پول می گیره؟ اما تو که از اذان صبح تا سیاهی شب کار میکنی، فقط بیست و پنج هزار تومن پول می گیری؟ تو که بیشتر از به فوتبالیست زحمت می کنی نگاه کن دستات پینه دارن و زبر شدن. پدر زیر خنده زد و گفت: خوب دیگه عزیزم همیشه باید فرقی بین کارگر و سرمایه دار باشه جیب او با پول های ما مردم پایین شهر پر میشه. من به این دستای پینه بسته و زبر افتخار می کنم.

کارگر هستند که در روز روشن جولان میدهند.

گفته میشود ساده لوحی بخرج میدهد، همه حمایت ها به جیب حماس خواهد رفت.

در پاسخ باید منجلا ب عظیم دنیای معاصر بعد از جنگ امریکا علیه عراق را نشان داد. دولت امریکا به بهانه حمایت از مردم عراق از دست صدام ده سال محاصره اقتصادی جنایتکارانه ای را در پیش گرفت که بیشترین قربانی را از خود مردم زحمتکش درو کرد. جنگ تمام عیار و بهم زدن کامل شالوده زندگی همان مردم صحنه بعدی همان سیاست بود، هنوز هم فخر میفروشند که ملت عراق را نجات داده اند! جنگ و نسل کشی وحشیانه اسرائیل در فلسطین تکرار همان نمایش است. کسی که چشم بر کشتار آگاهانه دست جمعی مردم بیگانه در غزه فرو میندند فقط میتواند یک بیمار روانی باشد. طبقه کارگر در ایران به چنین موعظه ای نیاز ندارد.

طبقه کارگر ایران خود محاصره اقتصادی امریکا را پشت سر میگذارد و خود او قربانی اصلی این محاصره بوده است. طنز تلخ اینجاست که جمیع هواداران "نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران" در صف حمایت از محاصره اقتصادی ایران و حتی در صوف حامیان دفاع از حمله نظامی امریکا به ایران حضور بهم رسانده اند.

کافی است از خود پرسیم طبقه کارگر در ایران با محاصره اقتصادی امریکا میتواند قوی تر و رزمنده تر شود؟ از خود پرسیم آیا محاصره اقتصادی صفوف ما را متحدتر خواهد ساخت؟ آیا تصور اینها از طبقه کارگر بجای خود، تصورشان از انسانیت تنفر انگیز نیست؟ سیاست این جریانات در مورد ساکنین غزه در واقع نسخه ای است که برای خود کارگر ایرانی پیچیده اند. راهی که طرفداران "نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران" پیش پای کارگر ایرانی میگذارند چاله مملو از عفونتی است که شعور و انسانیت و قبل از هر چیز موجودیت و پرچم طبقاتی کارگران را به سخره میگیرد. اینها گرگ در لباس میش نیستند. اینها خود گرگ، خود دشمنان طبقات خواهد کرد.

پاسخ روشن به این مساله شاید الان بلافاصله نتواند معنای گشایشهای مادی فوری برای کارگر و زحمتکش فلسطینی پیدا کند اما قطعاً صفوف طبقه کارگر را در مبارزه بلافاصله خود در ایران بمیزان خیره کننده ای تقویت خواهد کرد.

نشریه علیه بیکاری

هر دو هفته یکبار منتشر میشود

مدیر مسئول: سیوان رضایی

سر دبیر: مصطفی اسدپور

تماس: آدرس ایمیل

info@a-bikari.com

مقالات این شماره توسط مصطفی اسدپور نوشته شده است. استفاده از مطالب با ذکر منبع آزاد است.

پرداخت بیمه بیکاری به همه کارگران جویای کار